گفتگو با حجة‌الاسلام والمسلمین دکتر کدیور

اصلاحات به صبوری و مشارکت نیازمند است

جواد دهقانی تفتی

حجة‌الاسلام و المسلمین دکترمحسن کدیور روحانی میانسال و چهره آشنای نسل نواندیش است. وی دارای ۴۲ سال سن و ۴ فرزند می‌باشد. محسن کدیوردارای دکترای فلسفه از دانشگاه تربیت مدرس است. این استاد حوزه و دانشگاه دارای کتابهای مختلفی در دو بخش فلسفه سیاسی و کلام و فلسفه است. او خود را وامدار و علاقه‌مند نسل روشنفکر دینی از جمله دکتر شریعتی، مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، شهید مطهری وعلامه طباطبایی می‌داند. با وی گفت و گویی انجام دادیم که در پی می‌آید.

جوانان ما محسن کدیور را شناخته‌اند. برایمان بگویید محسن کدیور کی هست، از کجا شروع کرد و چی شد دانشجوی رشتهٔ‌مهندسی این مسیر را طی کرد و در این مسیر چه عواملی مؤثربودند و چه کسانی کمکش کردند؟

اینجانب در سال ۱۳۳۸ در فسا متولد شدم و تا ۵ سالگی در آنجازندگی می کردم. سپس به همراه خانواده به شیراز رفتم. تحصیلات دبستان و دبیرستان را در آنجا گذراندم و با رتبهٔ ممتاز در سال ۵۶در دانشگاه شیراز در رشتهٔ مهندسی برق و الکترونیک پذیرفته‌شدم.

یکی از مهمترین کسانی که روی من مؤثر بوده است پدرم بود.

لغت کدیور به معنای دهقان و کشاورز می‌باشد.

که بازاریان مایه دارند و سود
کدیور بود مرد کشت و درود

پدربزرگ من با اینکه یک دهقان بود، اهل مطالعه بود، این رااز کتابخانه بجامانده‌اش فهمیدم.

پدر و مادر من هر دو معلم بودند و من با آثار نوگرایان دینی ازدوران دبیرستان آشنا شدم. آثار دکتر شریعتی را در دورهٔ اول‌دبیرستان خواندم و بعضی از آنها را، حتی حفظ بودم. از این رودکتر شریعتی بر گردن من حق بسیار زیادی دارد. مهندس بازرگان،آیت‌ا... طالقانی، جلال آل‌احمد، استاد مطهری و علامه طباطبایی نیز از دیگر شخصیتهایی هستند که خود را وامدار ایشان می‌دانم.به یاد دارم که حتی آثار شهید مطهری و تفسیر المیزان را سطر به‌سطر می‌خواندم و در آن دقت می‌کردم. از حدود سال ۵۶ هم باآراء امام خمینی(ره) آشنا شدم و کتابهایشان را می‌خواندم به‌طوری که وقتی وارد دانشگاه شدم اکثر آراء متفکرین را مطالعه‌کرده بودم.

سالهای ۵۶-۵۵ مایل بودم که در رشتهٔ جامعه‌شناسی تحصیل کنم و این مشخصا تحت تاثیر دکتر شریعتی بود. هر چند خانواده‌من بیشتر مایل بودند تا من پزشک شوم. و بالاخره سر از مهندسی‌برق درآوردم. در سال ۵۶امکانات تحصیل من در آمریکا فراهم شد، اما یادم‌هست که همهٔ مدارکی که برای خارج رفتن من آماده شده بود راپاره کردم، چرا که مایل نبودم موقعیت طلایی نهضت اسلامی رادر ایران از دست بدهم.

وقتی وارد دانشگاه شدم احساس کردم آن گمشده‌ای که دنبالش‌بودم را نیافته‌ام. در آن زمان تحت تاثیر شهید مطهری بودم و حس‌می‌کردم به مهندسی اجتماعی و انسانی بیشتر علاقه‌مندم. لذاتعطیلات دانشگاه و انقلاب فرهنگی فرصتی شد که سری هم به‌حوزهٔ علوم دینی بزنم. آن زمان می‌پنداشتم گمشده من درحوزه‌های علمیه پیدا می‌شود.

حدود سال ۵۸بود که تحصیل علوم حوزوی را در شیرازشروع کردم و در سال ۶۰ به قم هجرت کردم. ۱۷ سال در قم‌تحصیل کردم و بحمدا... خوب هم درس خواندم. تلاش نمودم تابهترین اساتید را فارغ از هر نوع گرایش سیاسی برگزینم و در هررشته نزد اعلم آن رشته تلمذ کنم.

چون در مقایسه با طلاب دیگر از سابقهٔ تحصیلی دانشگاهی برخوردار بودم و در تحصیل علوم حوزوی به دنبال معاش هم‌نبودم در تعطیلات حوزوی که زیاد هم هست و حدود ۱/۲ سال راتشکیل می‌دهد، لذا توفیق سرعت و عمق تحصیلی بیشتری نصیب‌شد.

تدریس علوم حوزوی را از سال ۶۲آغاز کردم که بحمدالله به‌مدت ۱۴سال به طور مرتب ادامه داشت و موفق شدم دوره کامل‌مقدمات و سطح را تدریس نمایم. حدود سال ۶۷-۶۶بود که احساس کردم به دو رشته تمایل‌بیشتری دارم. علوم عقلی که به آن علاقهٔ خاصی داشتم به طوری که‌درسهای فلسفه و منطق برای من شیرین‌تر بود. در علوم نقلی هم به‌حوزه حقوق اساسی یا به اصطلاح فقه سیاسی تمایل بیشتری‌داشتم. لذا دههٔ دوم تحصیل خودم را روی این دو رشته گذراندم.بحث فقهی حقوق کیفری که نتایج اجتماعی آن جدی‌تر است نیزدنبال کردم.

تا اینجای کار ما با حجة‌الاسلام والمسلمین کدیور روبرو هستیم.حال بفرمایید دکتر کدیور از کجا پیدا شد؟

در سال ۶۷-۶۶ به این نکته رسیدم که همه گمشده‌ام را در فقه‌نمی‌بینم و برای توانمند کردن علوم دینی ما به علوم جدید هم نیازداریم. لذا تصمیم گرفتم تحصیل دانشگاهی را هم در کنار تحصیل‌حوزوی دنبال کنم. برای اینکه وقت کمتری از من سلب شودراحت‌ترین راه را در این دیدم که در همان «دانشگاه قم» که آن‌زمان «مدرسهٔ عالی قم» نام داشت تحصیل دانشگاهی را دنبال کنم.(فوق‌لیسانس الهیات با گرایش فلسفه) از سال ۷۲ دورهٔ دکترا دردانشگاه تربیت مدرس تهران را آغاز کردم که مراحل نهایی تز آن‌در زندان اوین گذشت.

آموزش ریاضی تا چه حد در شما تاثیر داشت. به عبارت دیگر آیاعلاقهٔ محسن کدیور به فلسفه ناشی از استعداد و علاقهٔ او به‌ریاضی در دانشگاه و دبیرستان بوده است؟

یکی از نکات اصلی در زندگی علمی‌ام را علم ریاضی می‌دانم به‌طوری که بسیاری از نظم فکری خودم را، حتی در مسایل دیگرزندگی مدیون همان ریاضی می‌دانم که در دبیرستان و دانشگاه طی‌شده بود. معلمی هم داشتم به نام آقای هادی نجفی که در سه سال‌آخر دبیرستان حق بزرگی در زمینهٔ ریاضی به‌ویژه هندسه بر گردن‌من دارد. یکی از دلچسب‌ترین خاطرات من هم از درس ریاضی‌است. به دانشگاه هم که آمدم وقتی فیزیک هالیدی را می‌گذراندم به‌خاطر دارم یک بار استاد به من نمرهٔ ۱۲۰از ۱۰۰ داد. دلیلش هم‌این بود که مسئله فیزیک را با راه‌حلی متفاوت حل کرده بودم که به‌ذهن استاد نرسیده بود. لذا دو برابر نمرهٔ این مساله را به من داده‌بود و تشویق‌نامه جداگانه‌ای هم برای من نوشت.

ظاهرا شما بعد از دکتر چمران که در یکی از امتحانات خود به‌خاطر روش هوشمندانه‌اش از مهندس بازرگان در دانشگاه تهران‌نمره‌ای بالاتر از ۲۰ گرفت دومین نفری هستید که نمره‌ای بالاتر ازنمرهٔ حد نصاب گرفته‌اید؟

من هنوز هم به ریاضی و فیزیک علاقه‌مندم. به طوری که چند سال‌پیش به نمایشگاه کتاب که رفته بودم باز هم یک کتاب ریاضی‌خریدم تا به یاد گذشته مسائل ریاضی را دنبال کنم.

به نظر من کسی که ریاضی نداند بسیاری از کارها را نمی‌توانندانجام دهد. فیلسوف‌های قدیم همه به ریاضی مسلط بودند. علامه‌طباطبایی هم ریاضی را خوب می‌دانست و حتی طرح و نقشه‌مدرسه حجتیه قم را خود ایشان تهیه کرد.

در اینجا ذهنها برمی‌گردد به سالهای ۵۷، دانشگاه شیراز و وجودکسانی چون کدیور، مهاجرانی، سیدابراهیم نبوی، صباح زنگنه‌و... . آشنایی شما با عطاءا... مهاجرانی از کی اتفاق افتاد؟

سال ۵۶ آقای مهاجرانی دانشجوی دانشکده ادبیات بود و من دردانشکده مهندسی بودم. یادم است ایشان سال آخر کارشناسی‌ارشد تاریخ بود و من سال اول کارشناسی رشتهٔ مهندسی برق بودم‌که در انجمن اسلامی با هم آشنا شدیم. سال ۵۸بود که دوستی من‌و مهاجرانی بین دوستان دیگر شدیدتر شد. چرا که او فرد بامطالعه‌تری بود.

قرار بود سه نماینده برای شیراز در مجلس شورای اسلامی‌انتخاب کنند که از بین دانشجویان آقای مهاجرانی تنها دانشجویی‌بود که هم مقبولیت دانشجویی داشت و هم حد نصاب سن‌نمایندگی را دارا بود و به عنوان جوانترین نماینده وارد مجلس شد.

خاطره‌ای هم از آن دوران دارید؟

یکبار در مورد نماز جمعه شیراز که به امامت آیت‌ا... شهیددستغیب برگزار می‌شد گفتیم این نماز جمعه نماز عبادی عبادی‌است و از مسائل سیاسی در آن خبری نیست. این مساله را به‌آیت‌ا... دستغیب منتقل کرده بودند. آیت‌ا... دستغیب هم که یک‌عالم وارسته و روحانی به تمام معنا بود گفتند «اگر این جوانهاچیزی به نظرشان می‌رسد چرا نمی‌آیند به من بگویند.» ایشان‌خیلی بزرگوارانه ما را دعوت کردند و قرار شد ما جمعه‌ها یکی دوساعت قبل از نماز جمعه بیاییم خدمت ایشان و اگر چیزی به‌نظرمان رسید خدمت ایشان عرض کنیم. در این موارد ایشان بابزرگواری تمام می‌نشست و به حرفهای ما گوش می‌داد. به یاد دارم‌وقتی جریان طبس اتفاق افتاد و ما نکات را خدمت ایشان‌جمع‌بندی کردیم ایشان خیلی دقیق و با ظرافت آنها را در نمازمطرح کرد. اینجانب تجسم وحدت روحانی و دانشجو را در آنجادیده بودم. شبهای جمعه که بود شاید بیشتر شرکت کنندگان دعای‌کمیل مسجد جامع شیراز دانشجویان بودند. شهید دستغیب هم درمسائل سیاسی و اجتماعی که فکر می‌کرد باید مشورت کند به‌دانشجویان اعتماد می‌کرد. البته روابط ما با مجموعه روحانیون‌زیاد بود اما تاثیر شهید آیت‌الله دستغیب بر روی من که دانشجوی‌کم سن و سالی بودم بیشتر بود و خاطرات شیرین آن به یادماندنی‌است.

آیا با عطاءا... مهاجرانی بر سر مسائل اجتماعی یا سیاسی‌اختلافاتی داشته‌اید که منجر به بحث و جدل خیلی تندی شود یااینکه مسائل را با تسامح و تساهل حل می‌کردید؟

ایشان همواره در درون دولت و نظام اجرایی بوده است و من‌بیرون از آن. به خصوص در یک مقطع ده ساله بین سالهای ۶۰تا۷۰که من کمتر در مسایل سیاسی بودم. ولی همواره توانسته‌ایم‌مسائلمان را منطقی و مسالمت‌آمیز با هم مطرح کنیم. در این‌بیست و چند سال ما با هم مفاهمه داشته‌ایم و رابطه‌ای صمیمی بالاتر از خویشاوندی.

البته از سال ۷۰ به بعد که در مرکز تحقیقات استراتژیک شروع‌به کار کردم بیشتر به مسائل سیاسی، اجتماعی نزدیک شدم.

چطور شد که در آنجا شروع به کار کردید؟

زمانی که آقای موسوی‌خوئینی رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک‌بودند، یک روز آقایان علوی‌تبار، حجاریان و عبدی پیش من‌آمدند. از این جمع با علوی‌تبار سابقهٔ دوستی ۳۰-۲۰ ساله داشتم‌و مهندس عبدی را در قضیه گروگانهای آمریکایی که سال ۵۸ به‌شیراز آوردند می‌شناختم اما آقای حجاریان را برای اولین بارمی‌دیدم. آنها پیشنهاد کردند بخش اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات‌استراتژیک را به عهده بگیرم. من هم یکی دو ماهی روی این‌پیشنهاد فکر کردم و در نهایت گفتم به واسطه ادامه تحصیلاتم من‌تهران‌بیا نیستم آنها هم پذیرفتند و این بخش را به قم منتقل کردند.از آن زمان دوستی صمیمانه و عمیقی با آقای حجاریان آغاز شد.

عطاءا... مهاجرانی سال ۵۶با سال ۸۰ چه فرقی کرده است؟

بسیار تفاوت کرده است. چون افراد مدام در حال ساخته شدن و نوشدن می‌باشند.

به نظر می‌رسد از میان مجموعه دوستان قدیم مانند سیف‌ا... داد،عطاءا... مهاجرانی، صباح زنگنه و... تنها شما وارد مناصب‌سیاسی و اجرایی نشده‌اید. دلیل این مساله چیست؟ آیا خودتان‌نخواستید؟

آن زمان احساس کردم که ما مشکلات نظری جدی خواهیم داشت‌و نظام نوپای اسلامی به کارهای نظری و تئوریک بیشتر نیاز دارد.لذا از همان ابتدا به دنبال مباحث تئوریک و بنیادی رفتم و برای‌یافتن جواب سؤالاتی که داشتم به قم رفتم.

از نظر شما نوگرایی دینی چیست؟ سابقهٔ آن چقدر است؟ و زمینهٔرشد آن چگونه است؟

نواندیشی دینی جریانی است که هم به آموزه‌های دینی وفاداراست و هم زمان خودش را درک می‌کند. می‌داند که در قرن ۲۱ باویژگی‌های خاص خودش زندگی می‌کند. روشنفکر دینی کسی‌است که ویژگی‌های چند قرن اخیر که مسالهٔ عقل نقاد، مدرنیته وحقوق بشر است را توجه دارد می‌خواهد نقادانه با مسائل برخوردکند، ضوابط حقوق بشر را رعایت کند و در عین حال دیندار بماندو به ضوابط دینی هم پایبند باشد به این واسطه برداشتهای جدیداز دین می‌تواند داشته باشد.

به نظر می‌رسد روشنفکری دینی در ایران سابقهٔ زیادی نداشته‌باشد. حدود یک قرن سابقه دارد اما هر روز رشد و عمق بیشتری‌پیدا می‌کند. منتهی هنوز در ابتدای راه می‌باشد.

باید ابتدا به آزادی قائل باشیم اجازه بدهیم برداشتهای‌متفاوت از دین ارائه شود و در عین حال امکان نقد این برداشتهاهم فراهم باشد. چون نمی‌توانیم ذکر کنیم که هر برداشت تازه‌ای که‌از دین بشود لزوما برداشت صحیح یا بهترین برداشت است یا هربرداشت کهنه‌ای لزوما برداشت نادرستی است. باید در چالش‌منطقی آراء به قول حق نزدیک شویم.

آیا می‌توان گفت نواندیشی دینی همان پست‌مدرنیسم است؟

روشنفکری دینی لزوما نه مدرنیسم و نه پست مدرنیسم است. امامی‌تواند هر دو را در درون خود داشته باشد. مهم این است که آیاضوابط این دو روند را طی کند یا خیر.

منتهی هنوز در ایران مدرنیته به شکل کامل درنیامده است که‌ما سراغ ضوابط پست مدرنیسم برویم. مواردی دارد تجربه‌می‌شود ولی جامعه باید به شکل طبیعی مدرنیته را طی کند تا به‌دوران پسامدرن برسد. جامعهٔ ما تازه در حال مزمزه کردن مدرنیته‌است.

لذا من روشنفکر را فرزند دیندار عصر خودش می‌دانم. امام‌صادق (ع) می‌فرمایند: «العالم بالزمانه لاتهجم علیه اللوابس»(کسی که آگاه و عالم به زمان خودش باشد، تحت هجوم شبهه‌های‌مختلف قرار نمی‌گیرد).

قطعا کسی که می‌خواهد از دین دفاع کند باید اطلاع کامل ازعصر خود داشته باشد. آن قدر عصر ما با سرعت پیش می‌رود که حتی مسایلی که درعصر علامه طباطبایی و استاد مطهری هم مطرح بوده است امروزدیگر مطرح نیست و مسائل و سؤالات جدی‌تری مطرح شده که‌پاسخ آن در آثار آن بزرگواران مشاهده نمی‌شود.

از جمله نکاتی که بر آن تاکید دارم این است که معتقدم‌مهمترین مختصات روشنفکری دینی این است که باید دین رادرست بشناسد. نمی‌توان صرفا خارج از دین در مورد دین نظرداد. امروز مشاهده می‌شود که گاهی وقتها بدون کمترین آشنایی باقرآن و سنت در مورد مسائل دینی اظهارنظر می‌شود و ادعامی‌کنند این مباحث، مباحث برون‌دینی و ماقبل دین است.ایرادی ندارد این مباحث به جای خودش هم باید بحث بشود. امابالاخره وقتی می‌خواهیم دربارهٔ پدیده‌ای صحبت بکنیم چه‌بخواهیم آن را بپذیریم و چه بخواهیم آن را رد کنیم ابتدا باید آن رادرست بشناسیم. لذا روشنفکر دینی به معنای فردی نیست که از بیرون به دین می‌نگرد. روشنفکر دینی می‌تواند از درون دین هم کار خودش راآغاز بکند. روشنفکر دینی در درجهٔ اول یک دیندار است نه‌دین‌شناس. می‌توان دین‌شناس بود اما دیندار نبود کما اینکه‌مستشرقینی هم داریم که دین‌پژوهان بزرگی هستند اما هرگز به این‌دینی که مورد پژوهش قرار می‌دهند اعتقاد ندارند. از نظر من‌روشنفکر دینی در درجه اول یک مؤمن دیندار است دینداری که‌البته دغدغه‌های دنیای معاصر را هم به شکل جدی دارد. لذانمی‌تواند صرفا روی این نقطه بایستد و تکلیف مساله دین را دربیرون دین مشخص کند.

این نکته را از این لحاظ بیان کردم که چون در زمانی زندگی‌می‌کنیم که اکثر مباحث روشنفکری دینی از بیرون دین طرح شده‌و یک برخورد انتقادی در مقابل اندیشهٔ سنتی که نوعا درون دینی‌بوده به وجود آورده است و این توهم پیش آمده است که روشنفکردینی باید لزوما از بیرون دین بحث کند. اما من به این نظریه قائل‌نیستم.

روشنفکر دینی اگرچه ممکن است نسبت به برخی برداشتهای‌دینی نقد داشته باشد اما او نسبت به اصل دین ناقد نیست. لذامؤمن و معتقد است و اگر نقدی دارد نسبت به برخی برداشتهایی‌است که از برخی گزاره‌های دینی دارد.

البته آنچه در این مبحث مطرح کردم راجع به اختلافات دراین زمینه بوده نه نقاط اشتراکی که با دیگر دوستان در این زمینه‌هست.

تفاوت روشنفکری دینی با مدرنیسم و سکولاریزم چیست؟

مدرنیست کسی است که صرفا در محور تجدد است و کار به دین وآیین خاصی ندارد. اما روشنفکر دینی دو ویژگی دارد که عبارتنداز یکی دغدغه دین و دیگری عقل نقاد که به عنوان گوهر مدرنیسم‌است. اما مدرنیسم نسبت به دین لااقتضاست. نه دین‌ستیز است ونه دیندار است البته در عمل ممکن است گرایش دینی هم نداشته‌باشد و دین را منحصر در یک رابطه شخصی بین خدا و انسان‌بکند و در عمل شخصی خود و اخلاقش هم ممکن است دینداربماند. لذا نسبت بین مدرنیته و روشنفکری دینی عموم و خصوص‌است. یعنی مشترکاتی دارد و مفترقاتی هم دارد. اما در موردسکولاریزم بحث جدی در جامعه داریم. سؤال اساسی اینجاست‌که آیا دینداری با سکولاریسم جمع می‌شود یا خیر؟

در جواب این سؤال برخی معتقدند که دیانت ما عین سیاست‌ماست و سیاست ما عین دیانت ماست. این گزاره هم وقتی تحقیق‌بکنیم از آن این نتیجه به دست می‌آید که تکلیف هر فعل سیاسی راباید در دین مشخص کرد. برخی دیگر برخلاف دیدگاه اول‌معتقدند که دین در حوزهٔ اجتماعیات فارغ از حوزهٔ فردی‌نمی‌تواند دخالت داشته باشد. از دیدگاه دسته دوم در حقیقت‌سکولاریسم را به این معنا می‌توان گفت: تغایر دو حوزه اخلاق که‌ارتباط فردی با خداوند است و حوزهٔ عقل که حوزهٔ اموراجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. ظاهرا این گزاره با بسیاری ازتعالیم اسلامی سازگار نیست. لذا راه‌حل سومی به نظر می‌رسد که‌از دو راه‌حل پیشین قابل دفاع‌تر است.

دین منحصر به مسائل اخلاقی و اخروی و ارتباط شخصی انسانها با خدا نمی‌شود. یعنی ما امور اجتماعی هم داریم. در قرآن‌و سنت پیامبر و ائمه تعالیم اجتماعی به عهدهٔ مسلمانان نهاده شده‌است البته نه لزوما به عهدهٔ دولت یا حاکمیت چون این متفاوت‌است اگر همهٔ تکالیف اجتماعی را متوجه دولت بدانیم یک‌برداشت است و اگر متوجه مردم بدانیم که با توجه به ضوابط دینی‌با عقل جمعی خودشان بهترین روش را انتخاب کنند برداشت‌دیگری است.

بنابراین با این سه نظر که عرض کردم معتقدم روشنفکری‌دینی نه معتقد به عینیت دیانت و سیاست است و نه به تفکیک وتباین دین و سیاست قائل می‌باشد. بلکه معتقدم در تعالیم اسلامی‌و کتابهای دینی مسائل مربوط به حوزهٔ اجتماعی هم آمده است.منتهی تکلیف این گزاره‌ها به عهدهٔ مردم گذاشته شده است ودینداری و سیاست‌ورزی نهادهای مجزا و روش‌های متفاوت وکارکردهای مختلفی دارند. این چیزی است که می‌شود به آن اعتقادداشت.

از نظر شما نقطهٔ مقابل نوگرایی دینی چیست؟

در مقابل نوگراها دو تفکر قرار دارند یکی تفکر سنتی است ودیگری بنیادگرایی است.

اکثریت حوزه‌های علمیهٔ ما سنتی هستند اما بنیادگرا نیستند.اندیشهٔ سنتی قائل به یک دولت بسیار کوچک و حداقلی است.

اما در مقابل نوگراها یک جریان دیگری غیر از جریان‌سنت‌گرا هم هست و آن جریان بنیادگرایی دینی است. اینها اتفاقافرزندان همین عصر مدرنیته‌اند و دارای برداشتهای خشن و خاصی‌از اسلام می‌باشند. در غالب کشورهای اسلامی از قبیل شمال‌آفریقا، الجزایر، مصر، سودان و کشورهای آسیایی هم هستند.گروه طالبان در افغانستان نیز جزء همین دسته می‌باشند. ویژگی‌مشترک اینها این است که می‌خواهند بهشت برین را بر روی زمین‌برپا کنند و کاری که خداوند انجام نداده را اینها مایلند یک تنه‌خودشان در دنیا انجام دهند. این گروه برای حاکمیت دین قائل به‌زور هستند و معتقدند اگر با دعوت مسالمت‌آمیز موفق نشدند بایدبا اجبار و فشار دین را حکم کرد و مردم را دیندار کرد. این جریان‌همچنین برای حاکمیت دین دست به اسلحه بردن و حتی ترور هم‌مجاز می‌داند. باز هم تاکید می‌کنم این جریان غیر از جریان سنتی‌است. گرچه جریان‌های سنتی و بنیادگرا هر دو در نوگرا وروشنفکر دینی نبودن اشتراک دارند.

نواندیشی دینی جریانی است که هم به آموزه‌های دینی وفاداراست و هم زمان خودش را درک می‌کند می‌داند که در قرن ۲۱ با ویژگی‌های خاص خودش زندگی می‌کند

به نظر جنابعالی آیا دین‌گریزی در جامعهٔ کنونی ایران هست یاخیر؟ اگر نیست چرا گاهی در جامعه مطرح می‌شود و اگر هست‌علتهای آن چیست؟

متاسفانه گاهی مشاهده می‌شود از دین به خاطر اهداف سیاسی‌استفاده شده است. نتیجه‌گیری‌هایی که بدون شاخص‌های علمی ومنطقی با این مضمون شده است که جوانان ما دینداراتر یادین‌گریزتر شدند برای این است که رقیب را از صحنه به در کنند وبگویند مثلا باعث دین‌گریزتر شدن جوانان ما دولت اصلاح‌طلب‌است.

خوب باید دید به چه دلیل جوانان ما دین گریزتر شده‌اند و به‌چه دلیل قبلا دیندارتر بوده‌اند؟ دینداری چیست؟ چرا که اگرمنظور از اعتقاد به دین صرفا رعایت ظواهر باشد که ارزش خاصی‌ندارد. من در مواجهه حضوری که با نسل جوان دارم فکر نمی‌کنم‌که احساس دینی در آنها ضعیف‌تر شده باشد. چرا که گوهردینداری نیاز به خدا و نیاز به دعاست. به هیچ وجه نمی‌توان گفت‌خداپرستی و توجه به معنویات ضعیف‌تر شده است. نشانهٔ این‌مطلب هم مجالس عزاداری و مراسم‌های مذهبی است که در سنت‌و فرهنگ مذهبی ما وجود دارد و وارد سنت ملی ما شده است‌شما می‌بینید افرادی که به ظاهرشان نمی‌خورد اصلا اعتنایی به‌این مسائل داشته باشند اشک می‌ریزند و سیاه می‌پوشند. اینهابرای ریا هم نیست و هیچ استفادهٔ دنیوی برای آنها ندارد، چرا که‌اگر برای استفادهٔ دنیوی بود باید یک سری ظواهر دیگر هم‌رعایت می‌کردند. جوانان ما نسبت به شخصیت‌هایی مثل امام‌علی (ع) و امام حسین (ع) گرایشی عمیق دارند. شما وقتی نام علی(ع) را جایی می‌برید و ضوابط علوی را بیان می‌کنید همان تلقی نوگرایانه و گرایش جدید نسبت به مشی اجتماعی آنها را ملاحظه می‌کنید و جاذبه نسل جوان به این ضوابط اصیل غیرقابل انکاراست.

ادعای اینجانب این است که در جوانان ما هیچگونه گرایش‌منفی نسبت به قرائت انسانی و نوگرایانه از دین مشاهده نمی‌شود.

گرایش جوانان امروز به دین چگونه و متاثر از چه عواملی است؟

تلقی نوگرایانه از دین بازتاب خاص خود را در میان جوانان دارد.لذا جوانان امروز نسبت به این تلقی جدید از دین گرایش کاملامثبت داشته‌اند. البته این گرایش گرایشی عاقلانه و محققانه از دین‌بوده است جوان امروزی تعقل می‌کند. سؤال می‌کند اگر چیزی به‌عقلش درست درنیامد صرف اینکه چنین چیزی گفته شده است رانمی‌پذیرد می‌خواهد با عقل و منطق به جواب سؤالاتش دسترسی‌پیدا کند. اما این صحبت که گرایش جوانان به مسایل مذهبی کم رنگ شده‌است سخن کسانی است که برداشت خودشان را عین دین فرض کرده‌اند.

علیرغم قرار گرفتن آقای خاتمی در مسند اجرایی، جریان‌روشنفکری دینی نتوانسته است نظرات خود را به صورت عملی‌اجرا کند. در این مورد چه موانعی بوده است و چه راهکارهایی راپیشنهاد می‌کنید؟

روشنفکری دینی و نوگرایی دینی بحث اجرایی نیست، مسائل ومصادر اجرایی جامعه اقتضائات خاص خودش را دارد. لذا از یک‌مسؤول اجرایی باید اجرای خوب انتظار داشت نه ارایه‌تئوری‌های جدید نظری. هرگز از یک رئیس جمهور یا افراد دیگرانتظار نظریه‌پردازی و سخنرانی و ارائه رهنمود تئوریک نداریم.آنان برای ادارهٔ عملی جامعه در مسند اجرایی قرار گرفته‌اند. لذاچنین انتظاری اصلا انتظار نابه‌جایی است. البته در مسائل سیاسی‌می‌توان بحث کرد که چه موانعی بوده است اما نوگرایی یک بحث‌نظری است و اصلاحات یک بحث عملی نوگرایی و روشنفکری‌دینی سمت اجرایی نیست و عزل و نصب برنمی‌دارد.

به نظر می‌رسد دینداری در جوانان امروز فرق کرده است. پس دراین شرایط چگونه باید جوانان را به اسلام ترغیب کرد؟

در مجموع اگر مردم دردی را احساس کنند جز در خانه خدانمی‌روند و دینداری مگر جز این است؟ ما دینداری را به صرف‌عادت که نمی‌خواهیم. دیندار یعنی اینکه هر فرد بداند که هر جاهست در محضر خداست. حال یکی تظاهر می‌کند و دیگری‌تظاهر نمی‌کند. هیچ دلیلی نداریم افرادی که شبهای جمعه برای‌خواندن دعا به مسجدها نمی‌روند طول هفته به یاد خدا نبوده‌اند واز خدا چیزی نخواسته‌اند. نه اینکه لزوما کتاب دعا را بردارد وفلان دعا را بخواند اما اگر نیازی دارد از چه کسی می‌خواهد؟حدس قریب به یقین من این است که اکثریت قریب به اتفاق‌همین جامعه در دل دیندارند منتهی اشکال از ماست که دین را بدعرضه کردیم.

وقتی از زندان بیرون آمدم یک نیمسال در جلساتی تحت‌عنوان دین‌پژوهی در قرآن در دانشکده فنی دانشگاه تهران بحث‌ایمان دینی را مطرح کردم. شنونده‌های آن جوانان دانشجو بوندددر ضمن سؤالاتشان برخی می‌نوشتند: من نماز نخواندم، نمازنمی‌خوانم و به حجاب اعتقاد ندارم و... این جوان با این وجود درکلاسی که به نام دین و قرآن تشکیل شده شرکت کرده است. این به‌چه معناست؟ یعنی هنوز این جوان دغدغهٔ دین و مسائل دینی دروجودش هست. من این جوان را اصلا بی‌دین نمی‌دانم نتیجه‌های‌این کلاسها را هم دیده‌ام. بسیاری از آنها اظهار می‌داشتند که‌تلقی‌شان نسبت به دین، قرآن و ایمان عوض شده است. یعنی اگربتوان به این نسل دین را درست عرضه کرد، این نسل مثبت‌ترین‌پاسخ‌ها را می‌دهد. باید جوانان را درک کنیم، به زبان خودشان‌سخن بگوییم. مهمتر از آن باید دین را نیز درست بشناسیم ودرست بشناسانیم.

یعنی فقط مسلمان شناسنامه‌ای نباشد؟

همین طور است. چرا که جوانان در این کلاسها سؤال می‌کردند.من جواب می‌دادم. دوباره جوانی می‌گفت من جواب شما رانپذیرفتم و دو سه بار این رویه ادامه داشت اما جلسه بعد هم‌می‌دیدم همان جوان که گفته بود جوابت را نپسندیدم در کلاس‌شرکت کرده بود. معلوم می‌شود که او هم یک گمشده‌ای دارد کسی‌که گمشده دینی و معنوی دارد ولو اینکه خیلی از مسائل رانپذیرد، بی‌دین نیست.

در نامه‌هایی که به من نوشته می‌شد بسیاری از مسائل را این‌جوانان مطرح

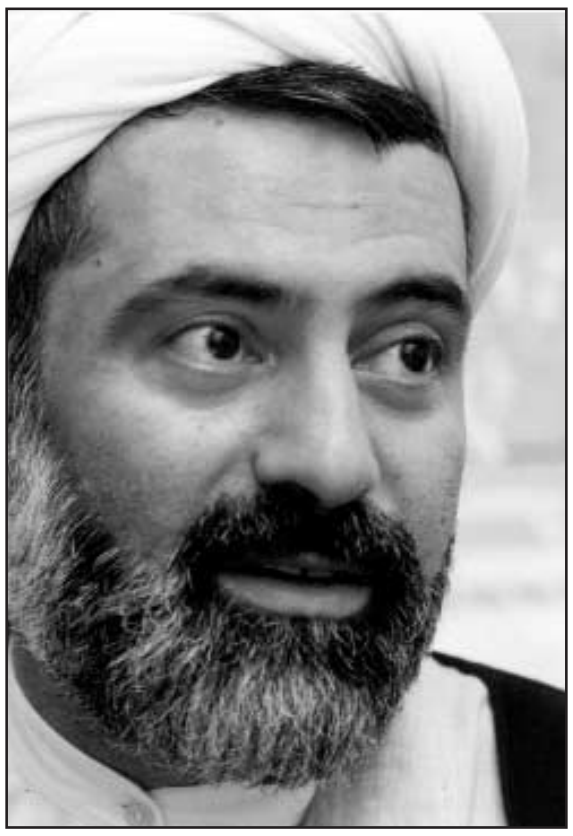

می‌کردند که بعید می‌دانم جرات مطرح کردن آن را باطلبه دیگری داشته باشند. اما وقتی پاسخ سؤالاتشان را می‌دهم‌تفاوت را در آنها احساس می‌کنم. باید به جوانان اعتماد کنیم، فهم وشعورشان را باور کنیم. اخلاص و صداقتشان را قدر بشناسیم.

اشکال آنچه که دین‌گریزی نامیده می‌شود در مجموع عرضه‌کردن دین است. اشکال در فاعل است نه در قابل. من در قابلیت‌این نسل هیچ اشکالی نمی‌بینم ولی ما هنر عرضه کردن دین درجهان خودمان رانداشتیم لذااگر اشکالی هم هست همه ازمسلمانی ماست نه از جوانان پاک نهادی که در دامان این انقلاب‌بزرگ شده‌اند. اینها که بزرگ شده رژیم سابق نیستند. به نظر من‌اگر اشتباه و اشکالی است از عملکردهای ماست.

جنبش اصلاحات تا چه حد می‌تواند در این زمینه مؤثر باشد؟

مهمترین وظیفه جنبش اصلاحات ترویج فرهنگ مشارکتی مردم‌سالار است. البته مردم‌سالاری با ضابطه‌دینی چرا که این مردم دیندار هستند و ارزشهای دینی هم باید درفرهنگ این مردم رعایت شود و فرهنگ ما این قابلیت را داردشما ملاحظه می‌کنید چگونه عید نوروز را در دل فرهنگ دینداران‌ایرانی جای داده است. ولی ما نوعا در کارهای جمعی ضعیف‌هستیم و این فرهنگ در خون و ریشه ما سابقه دارد و نیاز به یک‌نهضت ملی دارد باید با یک نهضت ملی مسالمت‌آمیز این فرهنگ را به یک فرهنگ مشارکتی و مردم‌سالار تبدیل کرد که این از نظرزمانی طول می‌کشد. لذا در اصلاحات نباید عجول بود. اصلاحات‌کار تدریجی است. آن هم در این زمینه که ریشه‌دار است.

آینده اصلاحات را چگونه پیش‌بینی می‌کنید و چه موانعی پیشروی اصلاحات می‌بینید؟

مجبوریم خوش‌بین باشیم. اصلاحات یک روند برگشت‌ناپذیراست.

باید اکثریت جامعه و متنفذین سیاست و جامعه به این نتیجه‌برسند که برای اداره جامعه و سعادت خود و اعتلای دین و وطن‌راهی جز راه دموکراتیک نیست و الا ما نه اقتدار ملی و نه اقتداردینی خواهیم داشت.

یکی دیگر از موانع اصلاحات مدیریت اصلاحات است. دراین زمینه بداخلاقی دشمنان اصلاحات به حدّی بوده است که مامدیران اجرایی اصلاحات را از نقد خودمان محروم کرده‌ایم وضعف آنها را کمتر تذکر داده‌ایم غیرقانونی بودن و زشتی موانع‌اصلاحات به جای خودش، اما متاسفانه مدیران اجرایی‌اصلاحات هم تدبیر لازم را در پیشرفت اهداف جنبش‌اصلاح‌طلبی از خود بروز نداده‌اند.

آیا می‌توانیم در این زمینه از رییس جمهور هم نام ببریم؟

شخص رئیس جمهور هم از این قاعده مستثنی نیست. اما سایرمدیران اصلاحات هم مطرحند. به طور کلی می‌توان گفت فارغ ازعملکرد غیرقانونی، محافظه‌کاران مدیریت اصلاحات هم ضعیف‌عمل کرده است و از موقعیت‌های طلایی که نصیبش شده استفاده‌بهینه نکرده است.

اما باید با برنامه‌ریزی و نقد عملکرد گذشته برای رفع‌اشکالات تلاش کنیم. لازم است برنامه‌ها نیز عملیاتی باشد چرا که‌جنبش‌های اجتماعی تفکرات، تقدیرات، محدودیتها ومعذوریتهای خاص خود را دارد و به استقامت در حرکت نیازمنداست.

یکی دیگر از اشکالات جدی جامعهٔ ما قهرمان‌پروری وشخص‌پرستی است که این از مشکلات رایج فرهنگ ایرانی است.نوعا شخص‌پرستی مشکل آفرین است حال این شخص هر کسی‌می‌تواند باشد. باید از تملق‌گویی، قهرمان‌سازی و مداحی پرهیزکنیم، فرهنگ شخص‌پرستی را منسوخ نماییم و به این نکته برسیم‌که اصلاح‌طلبی با نقادی و تحلیل انتقادی ملازم است.

یکی از اشکالات دولت این است که بسیاری از تصمیمات راپشت درهای بسته می‌گیرد در حالی که امروز در کشورهای‌پیشرفته بحث اتاق شیشه‌ای در عالم سیاست مطرح است که مراداز آن شفاف کردن عالم سیاست و ابهام‌زدایی است. مردم بایدبتوانند به راحتی مطالباتشان را منتقل کنند و حکومت مردم‌سالارهم آنها را پیاده کند.